

قابلیت اعمال نظریه "انکار عدالت" در دادرسی‌های مدنی

| پریسا محمدی مقدم | دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، واحد آیت‌الله آملی، دانشگاه آزاد
اسلامی، آمل، ایران

| حسن بادینی^{*} | دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران،
تهران، ایران

| جواد نیکنژاد | استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

در این مقاله سعی شده است تا با بررسی دکترین "انکار عدالت" در حقوق بین‌الملل و مصاديق آن، جایگاه و قابلیت استناد به آن را در حقوق ایران تبیین نموده و بر آثار به‌رسمیت شناختن این دکترین در حقوق ایران اشاره نماییم. درحال حاضر از آنجا که این دکترین جنبه الزام‌آور ندارد، چنانچه در مباحث ماهوی رخ دهد، تنها می‌تواند در قالب بی‌عدالتی، زیرمجموعه خلاف بین‌شرع و در تناقض با اساس و فلسفه حقوق قرار گرفته و از این جهت شاید بتوان به تأثیر آن بر تصمیم‌قضائی امیدوار بود. اما اگر درخصوص مقررات شکلی، انکار عدالت رخ دهد، نمی‌توان نسبت به رفع آن اقدام کرد و مجبور به رعایت قانون شکلی هرچند ناعادلانه هستیم. درحالی‌که اگر این دکترین به عنوان یک قاعده یا قانون یا دکترین پروردۀ و درنظر گرفته شود، در مراحل مختلف دادرسی قابل استناد بوده و قضات مکلف به رفع آن خواهند بود. هدف از تحریر این مقاله، شناسایی و معرفی دکترین "انکار عدالت" در نظام حقوقی ایران است، تا بتواند به عنوان یک قاعده شناخته‌شده وارد حقوق ایران شده و مورد توجه و استناد مؤثر واقع گردد. این دکترین می‌تواند ضمن کاهش چشمگیر موارد رد دعوی و دادخواست و تأخیرات قابل اجتناب، اثر ژرفی در جلوگیری از تضییع حقوق طرفین دعوا و هدر رفت زمان و هزینه دادرسی داشته و مستندی برای صدور آرایی عادلانه‌تر باشیم. توجه و شناخت و در نهایت استفاده از این دکترین ضمن ایجاد تحولی در دادرسی، می‌تواند وسیله احقيق حق اشخاصی شود که حق شان تحت شرایطی مورد تضییع واقع شده و از مراجعت به دادخواهی ناامید شده‌اند.

واژگان کلیدی: انکار عدالت، تضییع حق، دادرسی، دسترسی به عدالت.

مقدمه

«عدالت» از ابتدای تمدن بشر، گمگشته و کمال مطلوب وی بوده است. بشر تنها زمانی به آرامش می‌رسد که دریابد به عدالت رسیده و فطرت عدالت‌جویش سیراب گشته است. عدل و عدالت تا جایی اهمیت دارد که پیامبر اسلام (ص) فرمودند: «بالعدل قامت السّمواتِ والارض» (فیض کاشانی: ۶۲۸ و سعیدی مهر، ۱/۱۳۸۹: ۳۱۹) یعنی آسمان و زمین به سبب عدالت است که پایدار و ثابت می‌باشد.

در روزگار حاضر یکی از جلوه‌های مهم عدالت، در دادرسی‌های قضائی نمایان می‌شود. شخصی که در جامعه مورد ظلم قرار گرفته و احساس کرده که حق اش ضایع شده، ملجاء و مرجع رسیدگی به حق خود را در دادگستری می‌بیند و بدان پناه می‌برد و ناچار است که در مقابل حکم قضایی سر تعظیم فرود آورد و از این‌رو انتظار دارد که در این آخرین جایگاه امید، عدالت به منصه ظهور رسیده و احراق حق صورت پذیرد. با این وجود، گاهی اشخاص برای احراق حق خود به دستگاه قضایی مراجعه نموده و در تلاطم رسیدگی به موضوع دعوا و گاه پیش از هرگونه رسیدگی، به‌دلیل وجود برخی ایرادات و موانع قانونی برای همیشه حق نظم‌خواهی و رسیدگی به خواسته خویش را از دست می‌دهند و یا به‌طور ناعادلانه و براساس ماده‌ای قانونی، محکوم به بی‌حقی می‌شوند، هرچند که خود دادرس نیز از رأی صادره رضایتی نداشته باشد. آیا به‌راستی می‌توان در این شرایط، نسبت به این عدم احراق حق و رفتار خلاف بین عدالت بی‌تفاوت بود؟

خداوند در قرآن کریم حکمت بعثت و ارسال زُسل را در این قرار داده که عدل و قسط بر نظام زندگی بشر حاکم باشد: «لَقَد أَرْسَلْنَا رُسُلًا إِلَيْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنَّزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولَ الْتَّائُسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/ ۲۵). همچنین در آیه‌ای دیگر آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ...» (نحل/ ۹۰) که در این آیه به عنوان یک اصل از اصول و مبانی کلی اسلام خداوند به عدل و احسان امر می‌کند. امام علی (ع) نیز می‌فرماید: «الْعَدْلُ اسْسَاسُ الْمُلْكِ».

در ایران، حقوقدانان و فقهای بسیاری به بیان مطالب گسترده‌ای درخصوص مفهوم «عدالت» در حقوق و فقه پرداخته‌اند و در فلسفه حقوق نیز از برقراری «عدالت» به عنوان اساس و بنیاد حقوق یاد شده است. اما همچنان این مفهوم با عنوانی کلی در استدللات و رویه قضائی مورد اشاره واقع شده و هیچ‌گاه این «فقدان شدید عدالت»، تحت عنوان دکترین «انکار عدالت» مورد استناد صریح قرار نگرفته و مواضع و موارد آن ناشناخته و مبهم مانده است.

مقاله حاضر برای نخستین بار ضمن آشنایی با مفهوم دکترین انکار عدالت در حقوق بین‌الملل، در صدد بررسی ضرورت و قابلیت اعمال این دکترین در حقوق داخلی با شفاف‌سازی مفهوم آن و

ذکر مصاديق و موقعیت‌هایی است که جای خالی این دکترین به چشم می‌خورد و می‌توان با استناد صریح به این دکترین، نسبت به رفع قاطع بی‌عدالتی‌های شدید، اقدام کرد.

۱- مفهوم دکترین "انکار عدالت" در حقوق بین الملل

هرچند که این عبارت در نظام حقوقی ایران اصطلاحی ناشناخته است؛ اما از کلمات تشکیل دهنده آن تاحدودی می‌توان به ماهیتش پی‌برد. "انکار عدالت" شباهت زیادی به مفهوم "بی‌عدالتی" دارد. با این وجود نمی‌توان آن را عیناً هم معنا دانست.

در حقوق بین الملل که این مفهوم بیشتر مورد استناد قرار گرفته نیز تعریف دقیقی از آن ارائه نشده است. ممکن است گفته شود که "انکار عدالت" به معنایی وسیع عبارت است از اینکه به هر دلیلی از دادن حق شخص خودداری شود و یا به عبارت دیگر، هرگونه نقض حق قانونی، امتیاز یا مصونیت شخصی را شامل می‌شود (Lissitzyn, Oliver J, ۱۹۳۶: ۶۳۲).

کسانی که این اصطلاح را به طور گسترده‌تری به کار می‌گیرند، می‌توان به دو گروه کلی تقسیم کرد: یک گروه این اصطلاح را برای همه رفتارهای غیرقانونی بین المللی با افراد غیرتبغه به کار می‌گیرند. انکار عدالت به معنای اعم، زمانی رخ می‌دهد که وزارت‌خانه یا سازمانی از یک کشور، در مقابل یک شخص خارجی، وظایفی را که توسط قوانین بین المللی یا معاہده با کشورش وضع شده است، رعایت نکند (Charles Cheney Hyde, ۱۹۴۷: ۴۹۱).

گروه دیگر نویسنده‌گان که در اکثریت هستند، این اصطلاح را فقط در مورد اقدامات غیرقانونی بین المللی یک کشور به کار می‌برند. اما آن‌ها در مورد دامنه دقیق این اصطلاح اختلاف نظر دارند و حداقل ۴ معنی مختلف از آن‌ها استنبط می‌شود:

- نزدیک‌ترین دیدگاه این است که این اصطلاح فقط بر موردی صدق می‌کند که دسترسی به دادگاه (دادخواهی) وجود نداشته و یا اینکه دادگاه از رسیدگی استنکاف کند. همچنین انکار عدالت زمانی رخ می‌دهد که افراد غیرتبغه، از دسترسی به دادگاه‌هایی که در یک ایالت به انجام وظایف قانونی خود می‌پردازند، محروم باشند و یا در صورتی که شهروندان هر ایالت آزادانه حق دسترسی به محتویات پرونده خاصی را دارند، لیکن چنین حقی برای افراد غیرتبغه شناخته نشده باشد.
- برخی نویسنده‌گان این اصطلاح را در بیشتر موارد درخصوص اقدامات قضائی از جمله تأخیر در عدالت، بی‌عدالتی آشکار و غیره، توسعه می‌دهند، اما ظاهراً هیچ‌کدام از موارد مربوط را درخصوص مقامات غیرقضائی شامل نمی‌دانند (Hatschek, ۱۹۳۰: ۲۸۴; and Boyd's Wheaton ۱۸۸۰: ۴۵۷).
- دیدگاه دیگر، معنای انکار عدالت را زمانی محقق می‌داند که شخصی غیرتبغه از برخورداری از حق جبران خسارت‌هایی که به واسطه اعمال اشخاص خصوصی یا مقامات عمومی ایجاد شده است،

محروم بماند و برخی حقوقدانانی که نماینده اصلی این دیدگاه هستند، استفاده از این اصطلاح را به مواردی محدود می‌کنند که شخصی غیرتبعه طرف دعوی است یا جرمی که علیه یک غیرتبعه رخ داده (بهواسطه نقص در قوانین داخلی)، بدون مجازات گذاشته شود و این بلا تکلیف گذاشتن هم برای مقامات قضائی ممنوع نباشد (Eagleton, ۱۹۲۸: ۱۱۰-۱۲۱).

۴- سرانجام این اصطلاح به صورت گسترده برای هرگونه اقدام غیرقانونی بین‌المللی از هر بخشی از دولت که مربوط به اجرای عدالت باشد، به کار می‌رود. به این معنا که دولت برای دستیابی به اهداف عملی، موظف به جبران هرگونه خسارت است. هر ارگان دولتی در ظرفیت رسمی خود در ارتباط با اجرای عدالت، متعهد می‌باشد و ممکن است مرتکب انکار عدالت شود، خواه این انکار عدالت شامل عدم توفیق در جبران خسارت خطای قبلی باشد یا در اشتباه اصلی که دادگاه یا ارگان دیگر مرتکب آن شده است (The British Yearbook of international law, ۱۹۳۲: ۱۰۸ff).

از موارد مذکور مشخص می‌شود که نه تنها در مورد معنای اصطلاح انکار عدالت توافقی میان نویسنده‌گان وجود ندارد، بلکه تلاش‌های نسبتاً کمی برای تعریف دقیق این اصطلاح صورت گرفته است و در هیچ پیمانی تعریف مستقیمی از این اصطلاح موجود نیست. به طورکلی به نظر می‌رسد که این مفهوم، به معنای محدود مورد استفاده قرار می‌گیرد و اغلب درخصوص تأخیر در اجرای عدالت، عدم اجرای احکام (Typical is Art. ۱۸ of the German-Mexican treaty of ۱۸۸۲, Martenes, Now.) Art. ۶ of the (Rec.Gen., ۲d ser., Vol. ۹: ۴۸۴) و حتی سهل‌انگاری در اجرای عدالت رخ می‌دهد (treaty between Spain and Peru, ۱۸۹۷, Martens, Nouv. Rec. Gen., ۲d ser., Vol. ۳۲: ۶۹-۷۱

در سطح بین‌المللی اراده خوبی برای بازندهشی در هر جلوه و جنبه آئین دادرسی پدید آمده است که «جبش دسترسی به عدالت» نام دارد. تصویری مشکل از گرایش گسترده و شایع نسبت به دادرسی‌هایی که بخت صدور رأی بر پایه فهم و ارزیابی منصفانه از واقعیت مرتبط را با همه گواهی‌ها، از سوی انسان‌های کوشای بالاترین سطح می‌رساند (محسنی به نقل از کاپلتنی مورو و حی. گارث، برایان، ۱۳۹۸: ۱۸۷ و ۱۸۸). لیکن شخص باید مراقب باشد که به دنبال تهاجم و حمله به نام ظاهری اصلاحات نباشد که موجب فلجه شدن قسمت‌های کارا و مؤثر قوانین شود (Paulsson, ۲۰۰۵: ۲۶۴).

دکترین "انکار عدالت" یکی از این بازندهشی‌ها است که در دادرسی‌های بین‌المللی به کرات مورد استفاده قرار گرفته و بند ۴ ماده ۵۰ قانون آئین دادرسی مدنی فرانسه ذیل مبحث داوری بدان اشاره شده است.

در تعریف جدیدتر از انکار عدالت در داوری Azinian علیه مکزیک، چهار نوع "انکار عدالت" مشخص و ذکر شده است:

- ۱- اگر دادگاه‌های مربوطه از پذیرش دادخواست خودداری کنند؛
- ۲- اگر دادگاه موضوع را بی‌دلیل به تأخیر اندازد؛
- ۳- اگر عدالت را شدیداً به‌طور ناکافی اجرا کنند؛

۴- اگر سوءاستفاده از قانون به‌صورت واضح و مخرب وجود داشته باشد (Case No. ARB (AF) / ۹۷/۲, Award (۱ November ۱۹۹۹), Paras. ۱۰۲-۱۰۳).

در داوری Loewen مقابل ایالت متحده، دیوان داوری نتیجه گرفت که انکار عدالت نیاز به «بی‌عدالتی» آشکار به معنای عدم انجام دادرسی عادلانه وجود دارد و منجر به نتیجه‌ای می‌شود که به صلاحیت قضایی صدمه زده و آن را زیر سؤال می‌برد» (Case No. ARB (AF) / ۹۸/۳, Award (۲۶ June ۲۰۰۳), para. ۱۳۲). اما آنچه از مجموع تعاریف این اصطلاح در حقوق بین‌الملل بر می‌آید می‌توان این چهار موضوع را برای تحقیق "انکار عدالت" در حقوق بین‌الملل بر شمرد:

- ۱- از قوانین هر کشوری توقع می‌رود، همان توجهاتی که در احراق حق نسبت به شهروندان خود دارد، نسبت به افراد غیرتبعه نیز روا دارد و اگر در رسیدگی به حقوق بیگانگان، تعلل ورزیده و یا استنکاف کنند، "انکار عدالت" رخ داده است. بنابراین قوانین هر کشور باید به‌گونه‌ای باشد که تعیضی در رسیدگی به دعاوی افراد و غیرتبعه به‌وجود نیاورد.
- ۲- همچنین هرگونه تأخیر در رسیدگی و احراق حق نیز به‌نوعی "انکار عدالت" شناخته می‌شود. در مورد مصدق تأخیری که موجب انکار عدالت می‌شود، باید گفت که تأخیر باید از نوع قابل اجتناب باشد و همه تأخیرها را شامل نمی‌شود. چه بسا رسیدگی عجولانه و بی‌دققت، خود منجر به انکار عدالت شود و اصولاً برای قضاؤت عادلانه و بررسی تمام جواب و یافتن حقیقت، روندی آرام و متناسب لازم و ضروری است. پس فقط تأخیرهای غیرضروری، فرساینده و قابل اجتناب در زمرة انکار عدالت قرار می‌گیرند (Sourdin and Burstyner, ۲۰۱۴:۴۷).
- ۳- مورد دیگر، سوءاستفاده از قانون به‌نحو مخرب می‌باشد که از مصاديق انکار عدالت شناخته شده است. به این معنا که شخص با آگاهی از قوانین و با سوءاستفاده از آن‌ها، قصد داشته باشد حقی را ناحق جلوه داده و یا بر عکس، در صدد به‌دست آوردن حقی باشد که استحقاق آن را ندارد.

۴- همچنین بی‌عدالتی آشکار و شدید نیز از موارد «انکار عدالت» محسوب می‌شود که بنا به مورد ممکن است در هریک از بخش‌های رسیدگی از جمله بخش شکلی، ماهوی و یا ادله اثبات دعوا رخ دهد.

برخی نظریات، انکار عدالت را فقط شامل قوه قضائیه می‌دانند و برخی دیگر شامل همه دستگاه‌های دولت می‌دانند. گروه اخیر معتقدند که اگر یک بیگانه توسط پلیس به اتهام دروغی دستگیر شود، مهم‌ترین خواسته او این است که بدون تأخیر محاکمه شود تا بی‌گناهی وی اثبات گردد. اما اگر مقاماتی که این اختیار در دست آنان است، مانع از پیش‌روی وی در دادگاه شوند و او را از دسترسی به دادگاه منع کنند، مطمئناً این امر باید به عنوان «انکار عدالت» یا به عنوان «تأخر ناعادلانه عدالت» شناخته شود؛ مسئولیتی که به دادگاه‌ها یا مقام قضائی بستگی ندارد، بلکه بر عهده مقامات غیرقضائی می‌باشد که بیگانه را از آزادی خود محروم کرده است.

همچنین اگر یک خارجی به دنبال منافع شخصی خود، به سندی احتیاج داشته باشد که فقط یکی از مراجع اداری در کشوری که بتواند امور خود را انجام دهد، آن را داشته باشد و در حفظ این سند سخت‌گیری و زیاده‌روی شده باشد یا خیلی دیر تحویل داده شود، ممکن است این موضوع نیز نقض همان قوانین بین‌المللی باشد (انکار عدالت)، بدون اینکه هیچ مقام قضائی مقصراً باشد.

این مثال‌ها که می‌تواند خیلی بیش از این‌ها باشد، نشان می‌دهد که مقامات غیرقضائی نیز می‌توانند مقصراً انکار یا تأخیر ناعادلانه عدالت باشند، (Lissitzyn, Oliver-۱۹۳۶: ۶۴۲) که البته این بخش خارج از موضوع مقاله است.

۲- قابلیت اعمال دکترین «انکار عدالت» در حقوق داخلی

جهان به طور دائمی در حال دگرگونی بوده و این سنت لایزال الهی است که ادامه دارد. ازین‌رو قوانین نیز نمی‌توانند به صورت دائم بدون دگرگونی باقی بمانند، زیرا مقررات برای تنظیم و ساماندهی مراودات و ارتباطات اجتماعی به وجود می‌آیند و تغییر عرف و پیشرفت علم و فناوری، اثر ژرفی بر جامعه می‌گذارند و مبنای تحول قوانین می‌شوند. بسیاری از این قوانین ریشه در فطرت انسان داشته و سپس به عنوان مبنای برای به وجود آمدن رشته حقوق درآمده‌اند. لیکن تازمانی که به عنوان قاعدة ای الزام‌آور در مقررات دنیا مده باشد، نمی‌توان به تأثیر آن در دادرسی و مستند قرار گرفتن آن در صدور احکام اطمینان داشت و از جمله این مبانی، مفهوم عدالت است.

عدالت از آغاز بشریت، مطلوب و مورد توجه بوده است و سپس به عنوان مبنا در فلسفه حقوق نیز راه یافته است. اما به راستی تا چه حد می‌توان به بی‌عدالتی آشکار و بارز، تمسک جسته و بر مبنای آن تصمیمی قضائی گرفت که منجر به رفع این بی‌عدالتی شدید گردد؟ آیا با صرف استناد به فلسفه

حقوق و مبنای قوانین و مقررات تحت عنوان اجرای عدالت، می‌توان رأیی صادر کرده و یا حکمی را نقض نمود و همچون استناد به ماده‌ای قانونی و یا قاعده‌ای مرسوم، به تأثیر استناد به این مبنای مفهوم اطمینان داشت؟ به راستی مفهوم "انکار عدالت" چیست و چه تفاوتی با بی‌عدالتی دارد؟

زمانی تنها شهادت به عنوان متدالول ترین دلیل اثبات دعوى به کار برده می‌شد و سپس با افزایش سطح سواد جوامع، استفاده از سند نیز رواج یافت و سپس بحث اصالت اسناد و کارشناسی مطرح شد و رفتار فته در برخی موارد استفاده از اسناد رسمی ضرورت یافت. همه این‌ها در اثر تحولات جامعه به وجود آمد و در زمان خود موجب دگرگونی مستندات گردید. اکنون آیا می‌توان گفت، سند رسمی از شهادت شهود دارای ارزش بیشتری می‌باشد و آیا روا است که برخی مقررات، مرزبندی‌ها و طبقه‌بندی‌های ادلیه اثبات دعوى، راه اجرای عدالت را بینند و قاضی را محدود کنند؟

در حقوق ایران، چنانچه با بی‌عدالتی آشکار مواجه شویم، فقط می‌توان به تذکری بسنده کرده و تنها در مباحث غیرشکلی امیدوار بود که قاضی این امر را در رأیش به گونه‌ای لاحظ کرده و با تممسک به مقرراتی که تأمین‌کننده عدالت باشند، احراق حق کند. همچنین با توجه به اینکه از نظر شرعی نیز اجرای عدالت مبنای قضاؤت و داوری می‌باشد، چنانچه حکمی شامل بی‌عدالتی آشکار باشد، شاید بتوان با تممسک به ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری^۱ و با ادعای خلاف بین شرع بودن آن، امید به اعاده دادرسی و نقض رأی صادره داشت. لیکن همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این خصوص به وضوح جای خالی مقرره یا دکترین شناخته شده‌ای تحت عنوان "انکار عدالت" به چشم می‌خورد. به

۱- ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری: «درصورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضائی را خلاف بین شرع تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تشخیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر کند. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف بین شرع اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند.»

تبصره ۱- آرای قطعی مراجع قضائی (اعماز حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضائی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوي، دادسراهای و شوراهای حل اختلاف هستند.

تبصره ۲- آرای شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاه‌ها، اگر توسط رئیس قوه قضائیه خلاف بین شرع تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده خواهد بود.

تبصره ۳- درصورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف بین شرع تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی کنند. مفاد این تبصره فقط برای یکبار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف بین شرع آن به جهت دیگری باشد.»

علاوه در مورد مقررات شکلی نیز هیچ‌گونه اغماضی وجود ندارد و با وجود ناکافی بودن قوانین مربوطه، دادرس موظف به اتخاذ تصمیم منطبق با آن قانون خواهد بود. اینکه بتوان با استناد به این دکترین، مدعی بی‌عدالتی آشکار و بارز گردید و از دادرس خواست تا نسبت به رفع آن اقدام کند و قاضی نیز مکلف به رعایت آن بوده و خود نیز به راحتی و به طور مؤثر بتواند به همین دکترین استناد کرده و رأی خود را صادر نماید، لازمه‌اش اصلاح قانونی و یا جا انداختن این دکترین با معروفی و شناساندن آن در نظام حقوقی ایران است تا بتواند با قابلیت استناد مستقیم، اثری ملموس در عادلانه سازی دادرسی و آرای صادره داشته باشد. هدفی که نگارنده نیز با تحریر این مقاله در صدد دستیابی به آن و برداشتن گامی در این راه است.

۱-۲- شناسایی مفهوم دکترین "انکار عدالت" در حقوق داخلی

دکترین "انکار عدالت" در حقوق ایران، مفهومی ناآشنا می‌باشد و چندان بدان پرداخته نشده است و شاید به جرأت بتوان گفت، در این مقاله برای نخستین بار سعی در شناساندن و تعریف و ذکر مصاديق آن شده است.

بسیاری به دلیل تشابه این عنوان با "عدالت"، آن را صرفاً "بی‌عدالتی" به صورت کلی می‌دانند و استنباط آنان از "انکار عدالت"، مساوی با "بی‌عدالتی" است. در حالی که، این معنای تحت‌اللفظی آن است و باید بینیم معنا و مفهوم واقعی آن چیست؟

در استناد به مفهوم "انکار عدالت" در حقوق داخلی، توجه به مبانی این دکترین در حقوق بین الملل لازم و ضروری است. از این‌رو باید گفت، "انکار عدالت" هرگونه بی‌عدالتی را شامل نمی‌شود. اگر قرار باشد که بر روی هرگونه رأی ناعادلانه، عنوان "انکار عدالت" گذاشته شود و از این جهت مورد درخواست نقض قرار گیرد، اکثريت آراء را شامل می‌شود. چه، دست‌کم هر رأی از سوی یکی از طرفين دعوا ناعادلانه به نظر مي‌رسد؛ زيرا برخلاف خواسته و منفعت وي صادر شده است و در اين صورت آزادی قاضی در صدور رأي نيز زير سؤال مي‌رود. قاضی اين حق را دارد که بر مبنای علم و دانش خود و بررسی مستندات و دلایل طرفين دعوى و قوانين و مقررات مربوطه، برای هر پرونده ارجاع شده تصمیم‌گیری کرده و رأی صادر نماید و چه بسا استبطاط او منطبق بر عدالت نباشد. لیکن "انکار عدالت" با وجود تشابهی که با "بی‌عدالتی" دارد، مفهومی متفاوت از آن است.

در واقع "انکار عدالت" نوعی "بی‌عدالتی شدید" است که اساس و مبانی دادرسی و دادخواهی را زیر سؤال می‌برد. در "انکار عدالت"، اتفاقی فراتر از بی‌عدالتی رخ می‌دهد و به نوعی "بی‌عدالتی غلیظ" است. در این حالت در اثر نقض قانون و در شرایطی که هر فرد نوعی، آن را خلاف عدالت می‌داند، حق شخص از بین می‌رود و به‌گونه‌ای، اجرای عدالت که هدف و مبانی حقوق و دادرسی

است، انکار و رد می‌شود و نقض‌غرض صورت می‌پذیرد و شاید دلیل تعبیر برخی حقوقدانان (محسنی، ۱۳۹۴: ۲۲۹) از این مفهوم به "استنکاف از حق" نیز به همین جهت باشد. یعنی در "انکار عدالت"، بی‌عدالتی به حدی می‌رسد که به‌نظر می‌رسد احقاق حق، مورد استنکاف قرار گرفته است. اینجاست که دکترین "انکار عدالت" می‌تواند راهگشا و تحولی در سیستم دادرسی ایران و گامی جهت عادلانه‌سازی آرای قضایی باشد.

در حقوق بین‌الملل، تأخیر غیرقابل اجتناب و غیرمعقول در زمرة موارد "انکار عدالت" محسوب می‌شود. اما در حال حاضر در سیستم حقوقی ایران، امکان استناد به دکترین "انکار عدالت" در موارد تأخیر در احقاق حق و رسیدگی در حقوق داخلی وجود ندارد. یعنی نمی‌توان تأخیر در رسیدگی - حال به هر دلیل از طرف مقام رسیدگی‌کننده واقع شده باشد - را به عنوان "انکار عدالت" لحاظ کرد و اجرای آن نیازمند قانون‌گذاری است. بهبیانی دیگر، هرچند که ممکن است در روند رسیدگی به پرونده تأخیرات غیرموجهی به‌وقوع بپیوندد که حتی از منظر بین‌الملل و در دیگر کشورها، نمونه‌ای از "انکار عدالت" محسوب شود، لیکن در ایران نمی‌توان این تأخیرات را با استناد به دکترین انکار عدالت، قابل اعتراض دانست، بلکه در این موارد، در نهایت می‌توان بر طبق مواد ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ نسبت به شکایت انتظامی از قاضی مربوطه اقدام کرد. چه بسا تأخیر وارد موجب بروز خسارت بسیار و تحمیل آن بر طرفین دعوا شود. به کرات مشاهده شده که بنا به دلایل مختلف از جمله نبودن دادرس، رسیدگی به پرونده چندین جلسه به تأخیر افتاده است و چنانچه این تأخیرات غیرموجه باشند، موجب تخلف انتظامی قاضی بوده و امکان مطالبه خسارت ناشی از آن، از مقصیر مطابق عمومات قانونی، وجود خواهد داشت. ولی آنچه واضح است، در این گونه موارد جای خالی مستند دکترین "انکار عدالت" ملموس می‌باشد.

اما درخصوص وقوع بی‌عدالتی آشکار و مواردی که تحت شمول این عنوان قرار گیرند، باید گفت، همان‌طور که می‌توان با استناد به ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری، چنانچه احکام صادره خلاف شرع بین باشند، مورد بررسی و رسیدگی مجدد توسط شعبات ویژه قضائی قرار گیرند، منظور از خلاف بین، عدالت نیز چیزی شبیه خلاف شرع بین است. یعنی رأی صادره یا تصمیم متخده چنان در تناقض آشکار با عدالت باشد که هر شنوونده و بیننده ولو از اشخاص عادی جامعه، نسبت به آن، حس بی‌عدالتی شدید کند و این بی‌عدالتی این چنین نمایان و واضح باشد. حال این انکار عدالت ممکن است در ازای تصمیم ماهوی مقام قضائی در مقابل دعواه مطروحه باشد و یا نسبت به ایرادات شکلی موجود، این تصمیم ناعادلانه اتخاذ شده باشد و یا آنکه نسبت به پذیرش یا عدم پذیرش ادله اثبات دعوای چنین تصمیم برخلاف عدالتی صادر شده باشد.

در حال حاضر اگر این انکار عدالت در بخش‌های شکلی دادرسی باشد، چاره‌ای برای آن وجود ندارد و در بخش‌های دیگر نیز تنها می‌توان با توصل به عمومات حقوقی رعایت عدالت و با ذکر موارد در مراحل مختلف رسیدگی و اعتراضی، بر این امر امیدوار بود که توسط مقامات قضائی مورد توجه و پذیرش واقع شود. لیکن چنانچه به مرحله آخر رسیدگی رسیده و در هیچ‌یک از مراحل دادرسی، ایراد مذکور مورد پذیرش و توجه واقع نشده باشد، با استناد به ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری، می‌توان با اشاره به بی‌عدالتی آشکار که نمونه بارزی از خلاف شرع بین می‌باشد، به نقض رأی ناعادالله آن هم فقط در بخش احکام، چشم امید داشت. زیرا درخصوص نقض قواعد شکلی، با وجود نقض صريح عدالت، امکان نقض رأی توسط مقامات رسیدگی‌کننده به اعاده دادرسی مطابق ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری وجود ندارد و قانون‌گذاری صريح در این مورد به منظور اثراگذاری هرچه بیشتر این دکترین و بهره‌مندی از آن، لازم و ضروری می‌نماید و جای خالی آن احساس می‌شود.

۲-۲- جایگاه دکترین "انکار عدالت" در دادرسی ایران

در هر نظام حقوقی، قواعدی وجود دارند که برای نظم دهی به نحوه دادخواهی و رسیدگی به دعوا وضع شده و اعمال می‌شود و ممکن است اصل موضوع دعوا را نیز تحت تأثیر قرار دهد. چه بسا ذی حقی که به دلیل عدم رعایت این قواعد، از رسیدن به حق خویش محروم شود و یا ممکن است به عنوان حربه‌ای برای پیروزی در مواردی استفاده شود که در اصل موضوع بی‌حق‌اند. بنابراین آئین دادرسی استحکام بخش حقوق و همچنین گذرگاه اجرایی از حق، به اجرای آن در مواردی است که حق مورد مناقشه قرار می‌گیرد و برای بسیاری از مردم، مقیاس مؤثر بودن حقوق آن‌هاست. اما ممکن است در دعوا، در عین حال ذی حقی در ماهیت، به علت عدم احاطه و یا عدم اجرای صحیح مقررات دادرسی شکست خورد و حق را از دست داد (شمس، ۱/۱۳۸۱: ۳۸).

گفته می‌شود که مقررات آئین دادرسی به معنای اخص دارای خصیصه آمره بودن هستند (شمس، ۱/۱۳۸۱: ۴۲). بدین معنا که اشخاص در تراضی برخلاف آن‌ها مخير نیستند و این امر بدان لحاظ است که اصولاً نظم عمومی بر نفع شخصی اولویت دارد. اما این استدلال نمی‌تواند به صورت عام مورد استفاده قرار گیرد و نمی‌توان به طورکلی چنین نظر داد که نظم عمومی بر نفع خصوصی اولویت دارد؛ چراکه این نظریه، بدون توجه به جانب عدالت صادر شده است. در حقیقت قاعده مربوط به نظم عمومی، ماهیت جوهری متمایز از قاعده مربوط به نفع خصوصی ندارد؛ خود منافع عمومی نیز دارای درجه‌های مختلفی از اهمیت‌اند. مفهوم نظم عمومی، بنابراین مفهوم مقایسه‌ای است (شمس، ۱/۱۳۸۱: ۴۲)، به خصوص که پای "انکار عدالت" در میان باشد و لازم است که میزانی انسانی با درنظر گرفتن شرایط و اوضاع واحوال، نسبت به تمییز توفيق نظم عمومی

بر نفع شخصی نظارت کند و مقررات آئین دادرسی که جهت تسهیل امر قضاء و دادرسی به وجود آمد، خود زنگیری بر پای عدالت که از مهم‌ترین مبانی حقوق و احراق حق می‌باشد، نیفکند. به علاوه، تضییع حق دادخواه به بهانه حفظ نظم عمومی در برخی موارد، خود موجب جریحه‌دار شدن نظم عامه و تخدیش مفهوم آن می‌شود؛ چراکه یکی از منابع مهم نظم عمومی، اخلاق حسن و احساسات عمومی است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۶۴). قانون امری بدین معنا که اشخاص در تراضی برخلاف آن‌ها مخیر نیستند، با این امر که چنانچه مقررات شکلی، ناقص حق دادخواهی شخص شود، قاضی بتواند از آن عدول کرده و راهکار جدیدی در پیش بگیرد، متفاوت است. در مورد اخیر، طرفین دعوا چنین حقی را برای خود پیش‌بینی نکرده‌اند و قصد دخالت در قانون‌گذاری و افزایش اختیارات خود در آئین دادرسی را نداشته‌اند، بلکه به صورت اتفاقی با شرایطی مواجه شده‌اند که قانون برای آن ارائه راهکار ننموده و آن شق را جزو شقوق تعیین‌شده خود در قانون آئین دادرسی نیاورده است. در حال حاضر با توجه به قدمتی که قانون آئین دادرسی مدنی ایران دارد و با درنظر گرفتن این امر که بسیاری از مواد آن، بدون تغییر از قانون آئین دادرسی مدنی پیشین گرفته شده و بنابراین دارای قدامت طولانی‌تری است، باید پذیرفت که بسیاری از قواعد آن برای نیاز امروز جامعه ناکافی بوده و بی‌توجهی به آن‌ها و ریختن تمام موضوعات مستحدثه در قالب احکام از پیش تعیین شده به صورت انحصاری و پیشه گرفتن جمود قانونی، در برخی موارد منجر به ناعادلانه شدن شدید دادرسی و انکار عدالت خواهد بود. چیزی که با اساس دادخواهی منافات داشته و مورد نکوهش احساسات عمومی واقع می‌گردد.

در قانون آئین دادرسی کیفری با عنایت به اینکه در زمانی جدیدتر به روزرسانی شده است، شاهد پیش‌بینی طیف بیشتری از شرایط و اوضاع واحوال ممکن هستیم و مقررات دادرسی کیفری از انعطاف و شناوری بیشتری برخوردار هستند. اگرچه هیچ‌گاه قوانین به‌طور کامل نمی‌توانند تمام شقوق متصوره را پیش‌بینی کرده و برای آن تعیین تکلیف نمایند؛ اما شکی نیست که فازی‌سازی مقررات و طبقه‌بندی جزیی‌تر آن‌ها، در عادلانه‌سازی هرچه بیشتر قوانین نقش مهمی دارد (برای مطالعه بیشتر ر. ک به ابوذری، مهرنوش، ۱۳۹۶). بنابراین در فقدان چنین شرایطی، با توجه به مبنای و جوهر قوانین و فلسفه وضع آنان که همانا اجرای عدالت است، مقرراتی که نتواند به خوبی عدالت را برقرار کند، محکوم به تفسیر و تغییر می‌باشد و اگر جز این باشد، عدالت، انکار شده است.

همچنین در قواعد ماهوی و اتخاذ تصمیم قضائی نیز ممکن است انکار عدالت واقع گردد. در جایی که شخص با وجود نبود استحقاق خویش، با سوءاستفاده از قوانین، سعی در ذی حق جلوه دادن

خود دارد و یا با تسلطی که بر مقررات دارد، از دادن حق طرف مقابل خود امتناع می‌ورزد و قاضی نیز راه گریز قانونی برای آن نمی‌یابد.

از سویی در ادله اثبات دعوا نیز شاهد بروز "انکار عدالت" هستیم. اینکه قاضی نتواند وزن دلیل را بسنجد و فقط حق داشته باشد شمار دلایل را احصاء کند و تماس مستقیمی با منابع دلیل نداشته باشد، تماماً موجب فقدان ارزیابی "آزادانه" و "منطقی" دلیل محسوب می‌شود. "ولتر" انتقاداتی را به برخی قواعد اساسی نظام شکل‌گرای اثبات وارد کرد و اظهار داشت: «این بر عهده دادرسان است که ارزش شهادت را بسنجدن» و یا منتبه به ناپلئون می‌باشد که گفته بود نمی‌تواند بفهمد که چرا گواهی تک‌گواه صادق، دلیل اثباتی نیست، اما شهادت دو آدم حُقه‌باز، دادگاه را ملتزم می‌کند. در اروپا شاید مهم‌ترین پیشرفت این قوانین، نسخ نظام ارزیابی مکانیکی و عددی باشد و امروزه اصل ارزیابی آزاد دلیل به طورکلی در سرتاسر اروپا غالب شده است (کاپلتنی مورو و جی. گارت، برایان، ۱۳۹۸: ۱۱۲).

-۳ مصاديق اعمال دکترین "انکار عدالت" در دادرسي مدنی

بروز "انکار عدالت" در دادرسی، بستگی به شرایط و اوضاع واحوال هر پرونده به صورت موردي دارد. در اینجا به ذکر مصاديقی از انکار عدالت در دادرسی مدنی می‌پردازیم.

۱-۳- "انکار عدالت" در مبحث مواعد قانونی

مواعد قانونی به مواعidi گفته می‌شود که قانون‌گذار با تعیین مدت آن، برای انجام عملی پیش بینی کرده است. از جمله موعد ده روزه رفع نقص دادخواست و موعد بیست روزه تجدیدنظر مقرر در ماده ۳۳۶ قانون آئین دادرسی مدنی (شمس، ۲/۱۳۸۱: ۷۵) که به موجب ماده ۴۵۱ همان قانون، تجدید مهلت قانونی در مورد اعتراض به حکم غایابی، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی ممنوع است و مهلت دادن پس از اتفاقی مواعidi که قانون تعیین کرده، علی‌الاصول مجاز نیست (شمس، ۲/۱۳۸۱: ۷۷)، مگر درخصوص معاذیر موجه مندرج در ماده ۳۰۶ قانون آئین دادرسی مدنی.

مطابق ماده ۳۰۶ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹ در مرحله واخواهی که به استناد مواد ۳۴۰ و ۴۵۲ و ۴۲۷ همان قانون در مراحل تجدیدنظر و فرجام و اعاده دارسی نیز قابل تسری است (شمس، ۲/۱۳۸۱: ۳۷۴). معاذیر موجه برای اعتراض به آرای صادره خارج از مواعيد قانونی در چهار جهت احصاء شده است: ۱- مرضی که مانع حرکت است. ۲- فوت یکی از والدین یا همسر یا اولاد. ۳- حوادث قهریه مانند سیل، زلزله و حریق که بر اثر آن تقديم دادخواست واخواهی در مهلت مقرر ممکن نباشد. ۴- توقيف یا حبس بودن بهنحوی که نتوان در مهلت مقرر دادخواست واخواهی تقديم کرد. حال اگر شخصی خارج از موارد مذکور

توانست در موعد مقرر، دادخواست اعتراض خود را تقدیم کند، برای مثال در آخرین روز مهلت، همسر وی ناگهان دچار بیماری شود که ضروری است به بیمارستان منتقل گردد و یا خواهر و برادر خود را از دست بدهد و یا اینکه تصادف هولناکی نماید و در عین حال که برای خودش مشکل جسمی مشمول بند ۱ ماده مذکور پیش نیامده، لیکن به لحاظ و خامت حال طرف مقابل، ناچار به حضور در محل تصادف و یا انتقال آسیب‌دیده به بیمارستان باشد و یا شرایطی از این دست که مشمول هیچ‌یک از شقوق ماده ۳۰ نبوده و در عین حال، هر انسان متuarف و نوعی، این حوادث را عذر موجه می‌داند و در چنین شرایطی قرار بگیرد، لاجرم نمی‌تواند در موعد مقرر، دادخواست خود را تقدیم کند و بدین‌واسطه حق اعتراض خود را برای همیشه از دست داده و مغبون می‌شود. در اینجا رأیی که صادر شده بدون آنکه مورد تجدیدنظر قرار گیرد، قطعی می‌شود و بحث بر سر آن نیست که رأی صادره عادلانه هست یا نیست، بلکه در اینجا «انکار عدالت» رخ داده است. یعنی قوانین به جای آنکه عدالت را متباور سازند و موجب بروز ظهور آن شوند، درحالی‌که فلسفه و مبنای تقریر و تصویب آنان چنین بوده، دست و پای دادرس را می‌بندد و دادرس پس از شنیدن ماجرا، به این می‌اندیشد که چگونه به قربانی این نقص قانون کمک کند. چنانچه براساس قانون اتخاذ تصمیم شود، خواهان حق اعتراض خود را از دست می‌دهد، زیرا مهلت او تمام شده است، اما آیا کار دادرسی و دادگستری به صورت صحیح انجام یافته است؟ آیا چنین شخصی به حق خود در برخورداری از دادرسی عادلانه رسیده است؟ و آیا چنین شخصی، با صدور قرار رد دعوا، به اقتاع روانی در فصل خصومت دست یافته است؟ بهطور مسلم چنین نخواهد بود و این امر، حسن بی‌عدالتی را برمی‌انگیزد و خلاف بین عدالت تلقی می‌شود. کما اینکه ماده ۱۷۸ قانون آینین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، با وجود بسط معاذیر موجه، بند "ج" را به صورت تخصصی به نظر قاضی واگذار کرده است. بنابراین انحصار معاذیر موجه به موارد مندرج در ماده ۳۰ قانون آینین دادرسی مدنی، نمونه بارزی از «انکار عدالت» است.

مورد دیگری که در مواد قانونی، محل انکار عدالت گستردۀ ای شده است، مهلت اعتراض به نظریه وزارت مسکن و شهرسازی موضوع ماده ۱۲ قانون زمین شهری^۱ است که سه ماه از تاریخ اعلام به مالک یا تاریخ آخرین آگهی تعیین شده است و در صورت عدم وصول اعتراض در مهلت مذکور، تشخیص قطعی و لازم‌الاجرا خواهد شد.

۱- به ماده واحده مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام، در خصوص "تعیین مهلت اعتراض به نظریه وزارت مسکن و شهرسازی موضوع ماده ۱۲ قانون زمین شهری مصوب ۱۳۶۶/۶/۲۲" رجوع شود.

حال اگر اعتراض مزبور در مهلت قانونی ثبت شد، ولی بهدلیل ایراد شکلی منجر به رد دعوی شود، طرح مجدد اعتراض با توجه به مضى مهلت، امکان پذیر نیست و این مورد نیز از عمدۀ موارد «انکار عدالت» در مبحث مواعده قانونی است.

همان طور که در خلال مقاله گفته شد، در حال حاضر با توجه به عدم الزام دکترین «انکار عدالت» در دادرسی و با توجه به اینکه مواعده قانونی از مقررات شکلی و آمره آئین دادرسی مدنی می‌باشد، ازین رو در صورت بروز موارد بی عدالتی آشکار، استناد به این دکترین، فاقد اثر است و لازمه تأثیر آن، قانون‌گذاری و اصلاح مقررات در این خصوص می‌باشد.

۲-۳- "انکار عدالت" در مبحث صلاحیت‌ها

اگرچه تحقق اختلاف در صلاحیت، امری عادی به‌نظر می‌رسد؛ اما در هر حال باید نسبت به حل آن اقدام شود. اگر این اختلاف اثباتی باشد و مراجع مختلف خود را صالح به رسیدگی دانسته و وارد رسیدگی شوند، می‌تواند منجر به صدور آرای معارض در اختلافی واحد شود و اگر این اختلاف نفی باشد و مراجع مختلف از رسیدگی به دعواه مطروحه به علت عدم صلاحیت امتناع کنند، نتیجه اسف‌بارتری خواهد داشت و آن امتناع مراجع قضاوی از اجرای عدالت یعنی انکار عدالت است (شمس، ۱/۱۳۸۱: ۴۴۷). قانون‌گذار تقریباً تمامی موارد اختلاف در صلاحیت و یا نفی صلاحیت مراجع قضاوی (قضائی و اداری) را تصور و راه حل و تکالیف آن را پیش‌بینی کرده است. اما در سطح بین‌الملل، اختلاف در صلاحیت به‌نحو اثباتی یا سلبی بسیار است که به صراحت به دکترین "انکار عدالت" جهت رفع آن استناد شده است. از جمله در خصوص پروندهای که در کشور فرانسه مطرح شد و در آن شرکت ملی نفت ایران، تقاضای داوری علیه اسراییل را خواسته بود و اسراییل از معرفی داور خودداری کرد. با عنایت به اینکه محل داوری فرانسه نبود و اصولاً در داوری و اختلاف، دادگاه‌های فرانسه حق انتصاب داور از طرف ممتنع را نداشتند، به همین جهت این امر سبب می‌شد طرف مقابل از اعمال حق داوری خود جلوگیری کند. لیکن از آنجا که این امر موجب تضییع حق ایران می‌گردید، از این رو محاکم فرانسه به استناد "انکار عدالت" و تضییع حق ایران که به راستی هم متحقّق بود، نسبت به آنچه در صلاحیت وی نبود اقدام کرد (- ۱۵، ۲۳۷، ۷۴۲۰۰۲-۱۵).

^۱. (Arrêt n° ۴۰۴ du ۱er février ۲۰۰۵ Cour de cassation - Première chambre civile"

۳-۳- "انکار عدالت" در مبحث نواقص دادخواهی

۱-https://www.courdecassation.fr/jurisprudence_2/premiere_chambre_civile_56702_15_237_630.html

در مقررات دادرسی مدنی مشاهده می‌شود که وجود اشکال و ایرادی در دادخواست یا دادرسی، می‌تواند موجب رد آن یا تأخیر بیهوده گردد؛ حتی بدون آنکه، مقام قضائی وارد ماهیت دعوی و تعیین ذی حق شود که لازم است از طریق اصلاح قانون، تعدیل گردد و همچون مقررات آئین دادرسی فرانسه، نقص در دادخواهی را به دو بخش نقص اراده (ماهی) و نقص تجلی اراده در سند و اقدام (شکلی) تقسیم شود (محسنی، ۱۳۹۴: ۷۹۳) تا بهتر بتوان در بهکار بردن ضمانت اجراء‌های سخت‌گیرانه اتخاذ تصمیم کرد. به موجب ماده ۱۱۵ کد آئین دادرسی مدنی فرانسه که درخصوص ایرادات شکلی می‌باشد، «جهت بطلان با تصحیح بعدی عمل آئین دادرسی منتفی می‌شود در صورتی که هیچ سقوط حقی به‌دلیل گذشت مهلت ایجاد نشده باشد و هیچ‌گونه زیانی به‌وجود نیامده باشد»، ایرادات صرفاً شکلی مانند فرضی که مخاطب با وجود رعایت نشدن قانون، در دادگاه حاضر شده و از فرصت کافی برای ارزیابی و اظهارنظر درخصوص حقوق خود برخوردار بوده (شعبه اجتماعی دیوان عالی کشور، ۱۴ ژانویه ۱۹۸۸). از طرفی مطابق ماده ۱۱۷ کد آئین دادرسی مدنی فرانسه، مواردی همچون: الف) نداشتن اهلیت مراجعته به دادگستری؛ ب) فقدان توانایی یک طرف یا شخص حاضر در دادرسی به‌عنوان نماینده شخص حقوقی یا حقیقی فاقد اهلیت استیفا؛ و ج) نداشتن اهلیت یا توانایی شخصی که به نمایندگی از یک طرف دیگر در دادگستری اقدام می‌کند، از موارد نقص ماهی هستند که می‌تواند به حق رسیدگی را با مانع مواجه نماید (محسنی، ۱۳۹۴: ۷۹۵ و ۸۰۱).

در حقوق ایران نیز اگرچه عنوان خواسته بسیار مهم و ضروری است و دادرس حق ندارد خارج از آن را مورد بررسی و حکم قرار دهد، اما اگر خواهان به‌دلیل عدم تسلط بر مقررات قانونی - که به‌طور مسلم از مردم عامه انتظار نمی‌رود - خواسته خود را با اندک ابهام و غیرجزمی طرح نماید، این امر نباید موجب رد دادخواست شود؛ چراکه امکان اصلاح آن به‌وسیله یک اخطاریه وجود دارد و دادگاه می‌تواند از خواهان بخواهد تا خواسته خود را به‌طور دقیق‌تر مشخص کند. حتی در کشورهای کامن‌لای غربی، دادگاه‌ها از محدودیت خشک این قاعده (محدود بودن رأی به قلمرو خواسته) گریخته‌اند. مثلاً برای اینکه نسبت به خواسته (یا راهکار چاره خواسته) که به‌طور خاص مورد درخواست طرفین نبوده بتوان رأی صادر کرد، نوعی رویه عملی در عرف ابتدایی دادگاه‌های انصاف انگلستان وجود دارد که هدفش اجرای عدالت میان طرفین و صدور رأی نسبت به خواسته (یا ضمانت اجرای نتیجه آن) می‌باشد، با وجود اینکه ممکن است خواهان دعوای خود را بد طراحی کرده باشد. این احتمال به درستی می‌رود که قاعده تجویزکننده این کار، اغلب به این جهت باید

وجود داشته باشد که از دردسر طرفین در تکمیل و تتمیم شکلی دادخواست، برای خواستن یک مسکوکومیت خاص، می‌کاهد (کاپلتنی مورو و جی. گارث، برایان؛ ۱۳۹۸: ۶۵ و ۶۶). همچنین چنانچه دعوی از طرف شخصی به عنوان نماینده مانند وکالت یا ولایت یا قیومیت اقامه شده و مدرک اثبات سمت او ارائه نشده باشد، دادگاه می‌تواند مهلت مناسبی به منظور ارائه مدرک ثابت سمت بدهد و از رد دعوای فوری اجتناب کند.

همین طور لزومی ندارد مانند بحث صلاحیت دادگاه که ملاک زمان تقدیم دادخواست تعیین شده است، جهت قابل پذیرش بودن دعوا و وارد بودن آن نیز زمان تقدیم دادخواست ملاک باشد. امروزه در حالی که سرعت در انجام امور و مدیریت زمان از مسائل مهم و قابل توجه می‌باشد و از طرفی به دلیل تراکم پرونده‌ها، اوقات دادرسی بعضی با فاصله زیاد تعیین می‌شود، همین که در زمان رسیدگی موعد مطالبه حق رسیده باشد، برای دادگاه می‌بایست الزام به رسیدگی را به وجود آورد و اینکه منجز نبودن دعوا در زمان تقدیم دادخواست، حتی اگر در زمان رسیدگی به دعوا منجز شده باشد، منجر به رد دعوا شود، از موارد "انکار عدالت" خواهد بود. زیرا رد دعوا به این علت، علاوه بر تأخیر قابل اجتناب در اجرای عدالت و احقيق حق، موجب از بین رفتن هزینه‌ای که خواهان بابت دادرسی پرداخت کرده بود، خواهد شد و فاقد توجیه منطقی بوده و مخالف آشکار عدالت است.

خوشبختانه اخیراً نمایندگان مجلس برای الحق یک ماده به قانون آئین دادرسی مدنی طرحی ارائه کرده‌اند که در صورت تصویب جلوی بسیاری از قرارهای رد دعوا که به دلیل ایرادات شکلی ساده‌ای قابل اصلاح صادر می‌شود، گرفته خواهد شد و گام بزرگی به منظور عبور از شکل‌گرایی و هدرفت وقت و هزینه مراجعت به دستگاه قضا خواهد شد. مطابق این طرح که در قالب یک ماده واحده به ماده ۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۰۱/۲۱ و به عنوان ماده ۸۴ مکرر خواهد بود، «در کلیه مواردی که به جهت عدم رعایت تشریفات شکلی مندرج در این قانون یا سایر قوانین، دعوای مطروحه قابلیت رسیدگی ماهوی را نداشته و موجب صدور یکی از قرارهای قاطع دعوای باشد، جز در بندهای (۶) و (۱۱) ماده (۸۴) این قانون، دادگاه با ذکر ایرادات مزبور به خواهان، مهلت بیست روزه‌ای برای بروطوف کردن ایرادات مطروحه می‌دهد. خواهان یا وکیل یا نماینده وی می‌تواند بدون اخطار دادگاه نیز تا پایان جلسه نخست دادرسی، هرگونه ایراد دادخواست خود را برطرف کند».

طرح چنین مقرره‌ای از ذهنی عدالت جو و عدل طلب تراویش شده است و نشان از آن دارد که رد دعوا در مواردی که امکان اصلاح به راحتی با اخطاریه و یا حتی بدون اخطاریه وجود داشته باشد، برخلاف عدالت و به نوعی انکار عدالت خواهد بود.

تأخیر در رسیدگی و ارجاع به کارشناسی‌های غیرضروری و اختلال در امور پرونده بدون وجود دلیل قانونی نیز از موارد "انکار عدالت" محسوب می‌شود.

واقعیت این است که زمان یک مفهوم نسبی و ذهنی است و موضوع اصلی در حل اختلاف، میزان تأخیر نیست، بلکه معقول بودن آن می‌باشد. این زمان معقول ممکن است از نظر اصحاب دعوا متفاوت باشد. بسیاری از قضات معتقدند که عدالت زمان می‌برد و بررسی دقیق یک اختلاف مستلزم روندی آهسته است (Sourdin and Burstyner, ۲۰۱۴:۵۰-۴۹). اما گاهی مشاهده می‌شود که جلسات دادرسی به دلیل عدم حضور دادرس و یا دلایلی که ارتباطی به محکوم‌علیه ندارد، تشکیل نشده و تجدید می‌گردد و یا صدور رأی بیش از مهلت یک هفتة قانونی به طول می‌انجامد. در این صورت، علاوه بر آنکه تحمل احراق حق دیررس برای محکوم‌له، انکار عدالت است، بلکه درخصوص دادخواست‌های مطالبه خسارت تأخیر انجام تعهد نیز محکومیت محکوم‌علیه به پرداخت خسارات این زمان فوت شده به طور محسوس، خلاف بین عدالت می‌باشد که رویه قضائی بالحظ کردن این تأخیرات در راستای اجرای عدالت، می‌تواند تأثیر بهزیانی در این حوزه داشته باشد.

۴-۳- "انکار عدالت" در ادله اثبات دعوا

قواعد اثبات دعوی از جمله عواملی است که می‌تواند نمایانگر خلق و خوی یک ملت باشد. اینکه چه چیزی را به عنوان دلیل اثبات ادعا می‌پذیرند و برای آن ارزش قائل‌اند، اینکه وظیفه ارائه دلایل بر عهده چه کسی باشد و آیا دست دادرس در تحصیل دلیل باز است یا بسته و اینکه اصولاً قاضی می‌تواند بدون درخواست طرفین به دنبال دلیلی برای کشف حقیقت باشد یا خیر، در نظام‌های مختلف حقوقی دارای پاسخ متفاوتی می‌باشد. اما آنچه در سیستم‌های مختلف حقوقی شاهد آن هستیم، کنار نهادن محدودیت‌های کهنه آوردن و ارزیابی دلیل است و هدف مشترک این نظام‌ها، تضمین توجه کامل تر و عملکرتر و نه مکانیکی به مباحث موضوعی و حکمی موجود در هر مرافعه است. چنان‌که تشریفات خشک و مکانیکی به منظور دستیابی به گشایش و نرمی در یافتن حقیقت، کنار نهاده شده‌اند (کاپلتی مورو و جی. گارث، برایان، ۱۳۹۸: ۱۰۳).

در حقوق ایران، با وجود اینکه هنوز برخی به نظام ادله قانونی تمایل دارند، اما به نظر می‌رسد که این نظام حقوقی نیز به سمت نظام ادله آزاد براساس «اقناع و جدان دادرس» گرایش یافته است. از جمله اینکه طبق ماده ۱۹۹ قانون آئین دادرسی مدنی، دادرس در جهت کشف حقیقت از انجام هرگونه تحقیق و اقدامی برخوردار شده است و در بروزرسانی قوانین کیفری با حذف محدودیت‌های پذیرش شهادت، آنان‌که رابطه خویشاوندی و یا کارگر و کارفرمایی دارند، مواجه هستیم (قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲) و مطابق ماده ۱۷۶ قانون مجازات، درصورتی که

شاهد واجد شرایط شهادت شرعی نباشد، اظهارات او استماع شده و می‌تواند در حد اماره قضائی تلقی شود. بنابراین با حذف محدودیت‌ها در ارزش اثباتی شهادت و توسعه دایره شهادت، محدودیت‌ها در ارزش اثباتی "amarah-e qesai" مذکور در ماده ۱۳۲۴ قانون مدنی نیز از بین رفته است. اینکه برای ادله اثبات دعوی سلسله‌مراتب لحاظ کنیم و یا برای اسناد رسمی اعتباری فوق العاده قائل بوده و اسناد عادی یا شهادت شهود را قادر توان مقابله با آن بدانیم، نوعی "انکار عدالت" است؛ چراکه برای رسیدن به عدالت و احقاق حق، نایاب مانع وجود داشته باشد و نمی‌توان راه‌های رسیدن به عدالت را محدود کرد. در همین زمینه، شورای نگهبان نیز اطلاق مواد ۲۲ و ۴۸ قانون ثبت را در بی‌اعتبار دانستن اسناد عادی غیررسمی که قرائن و ادله قانونی با شرعی معتبر بر صحبت مفاد آن‌ها باشد، مغایر شرع دانستند^۱ و همین امر در ماده ۶۲ قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵ نیز مورد تأیید قرار گرفت و به صورت قانون درآمد. بنابراین لزوم جریان علم آزاد در گردش ادله اثبات دعوی که از مدت‌ها قبل توسط برخی حقوق‌دانان مطرح گشته بود، رفته‌رفته بر جمود قانون ادله اثبات اثر گذاشته و محدودیت‌های سابق را تا حدی از میان برد است، ولی هنوز به طور کامل مورد پذیرش و عمل واقع نشده است.

۳-۵-۳- "انکار عدالت" در رسیدگی ماهوی

ابتدا لازم است منظور از مبحث رسیدگی ماهوی روشن شود. رسیدگی ماهوی به آن قسمت از دادرسی مربوط است که وارد موضوع خواسته خواهان شده و به ماهیت امر و تشخیص حق از ناحق می‌پردازد. تصمیم دادگاه در رسیدگی ماهوی به صورت حکم می‌باشد.

در اینکه دادرس در رسیدگی به اصل دعوا و تمیز حق از ناحق و صدور رأی خویش، در حیطه قانون، آزاد است و دارای مصنونیت قضائی می‌باشد، شکی نیست و چنانچه طرفین دعوا، رأی صادره را موجب بروز خللی به حق خود بدانند، می‌توانند در مرجعی بالاتر نسبت به آن اعتراض کنند. با این حال، نمی‌توان از دادرس توقع داشت ندای وجدان و شرایط زندگی و آداب و رسومی که در آن پرورش یافته در اندیشه و طرز فکر او اثر نداشته و صرفاً براساس قانون موضوعه حکم کند.

اطلاع از برخی قوانین و دستاوریز نمودن آن‌ها برای سوءاستفاده از طرف معامله نباید موجب الزام دادرس در صدور رأیی شود که منحصرًا بر مبنای قانون باشد. چه بسا اشخاص سودجویی که با تبحر در مواد قانونی و شناسایی گلوگاه‌های آن که عموم مردم عادی از آن بی‌اطلاع هستند، دستگاه قضایی تبدیل به رباتی کنند که ناچار است در همه موارد دارای موضوع یکسان، رأی مشابه صادر نماید.

^۱- نظریه شورای نگهبان به شماره ۹۵/۱۰۲/۲۶۶۴ مورخ ۱۳۹۵/۸/۴.

در حالی که این امر، نه تنها موجب وهن دستگاه قضایا خواهد شد، بلکه به طور مسلم، عدالت ماهوی را زیر سؤال برد و رسماً نمونه‌ای از انکار عدالت خواهد بود.

توقع اینکه اشخاص عادی همچون حقوقدانان و اساتید حقوق از مطالب و عنوانین حقوقی سردرآورند، تکلیفی ملاطیطاق است و در این صورت دیگر فلسفه وجود رشته‌ای مجزا و علمی به نام حقوق بی معنا بود. حال اگر شخصی با اطلاع از قوانین و مقررات خاص، نسبت به موضوعی حقوقی و عاقب آن بررسی‌های لازمه را انجام داده و از آن‌ها با نیت سوءاستفاده کرده و در این زمینه، شخص یا اشخاصی را مغلوب خویش نماید، هرگز نمی‌توان دادرس را ملزم نمود که به استناد قانون، رأیی به نفع وی صادر کند، فقط به خاطر اینکه قانون‌گذار چنین امری را پیش‌بینی کرده و حکم آن را مشخص نموده است. در این صورت، قاضی تبدیل به رباتی می‌شود که صرفاً وظیفه‌اش تطبیق موضوع بر قانون و استخراج حکم می‌باشد، درحالی که چنین تصوری را هیچ عقل سليمی نمی‌پسندد و تأیید نمی‌کند. بلکه از قاضی توقع می‌رود با به کارگیری عدالت ماهوی و توجه به مضمون و محتوای قاعده و عدم کفایت برابری صرف، سزاوار بودن را نیز شرط اجرای عدالت بهشمار آورد.

همچنین لازم است که قاضی به روح قانون و فلسفه وضع قواعد نیز توجه کند و این خود امری غیرآسان است، زیرا تسلط قاضی به ابعاد مختلف قانون‌گذاری در این عرصه نوعی جامعیت علمی می‌طلبد و از طرفی، باور سنتی دیرینه دایر بر اتکا به ظواهر نصوص و بسته ماندن دیرینه فضای معناگرایی فلسفی در دادرسی، جرأت روح‌گرایی را به حداقل درجه ممکن رسانده است (عامری‌نیا و جمادی، ۱۳۹۶: ۲۲۸).

قانون نمی‌تواند جزئیات و خصوصیات هر مورد را پیش‌بینی کند، پس به ناچار احکام خود را بر مبنای مصالح و مفاسد نوعی معین می‌نماید، درحالی که اجرای آن در پاره‌ای موارد با «عدالت» موافق نیست (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۱۶۹) و می‌باشد قائل به «دادرسی موردي» بهجای «دادرسی نوعی» با حفظ اساس حقوق دادرسی مدنی و از جمله اصول دادرسی بود. دادرسی وقتی موردي است که انصاف و عدالت را تؤمن با ویژگی‌های هر دعوا سنجیده و حکم شایسته‌ای برای همان مورد صادر شود. در این نوع از دادرسی، قاضی باور دارد که قانون آئین دادرسی مدنی، وسیله‌ای است برای هدایت «حق» و از این‌رو، استماع دعوا را برد آن، عمل هدفمند را بر کار لغو و اصل حق را بر غفلت، به ویژه غفلت قاضی سابق، ترجیح می‌دهد و این وسیله بودن قواعد دادرسی، بر حسب زمان دادرسی متفاوت است؛ آنچه در «ابتداي دادرسی» اعمال می‌شود، جز در مواردی که نادیده گرفتن آن، در اصل حق و وضعیت طرف مقابل مؤثر است، در «اواسط دادرسی» یا «انتهای» آن و بعد از ورود به اصل موضوع و دفاع در ماهیت، قابل توجه نیست. در دادرسی موردي، آنچه اصول

دادرسی خوانده می‌شود، قاطع و همیشگی نیست و حالت نسبی دارد و در نهایت خواهان نباید قربانی دادگاه یا دفتر شود؛ چراکه ضمانت اجرای عدول از پاره‌ای نواقص و توجه به حق خواهان در استماع دعوا، پاسخی مناسب به غفلت مذکور و تضییع نکردن حق اوست و اگر برای رسیدن به این امر اهم، امر مهم (قواعد دادرسی) را قربانی کنند، برخلاف هدف اصلی نظام حقوق رفتار نشده است (خدابخشی، ۱۳۹۹: ۶۶-۶۲).

اما از آنجا که قاضی مکلف است در چارچوب قانون قدم بردارد، و از سویی نمی‌تواند در خطر افتادن عدالت را نظاره‌گر باشد، باید چاره‌ای اندیشید. برخی مکاتب فلسفی حقوقی^۱ در خواندن، فهم و تفسیر متون و در مواجهه با موضوعات، از شیوه «ساختارشکنی» استفاده می‌کنند. ساختارشکنان در عین حال که بر فرمان روایی قانون معتقد هستند، اما در مواردی که قانون را کافی، جامع و منطبق با عدالت ندانند، بدون آنکه قصد سرپیچی از آن را داشته باشند، سعی در استخراج معنا و تفسیری متفاوت و منطبق بر اوضاع واحوال کنونی می‌کنند. از نظر پیروان این مکتب، ساختارشکنی قادر است خلاً و نابستنگی میان ارزش متعالی عدالت و ظهور متصلب آن در تمدن بشر را به خوبی آشکار سازد (کیوانفر، ۱۳۹۹: ۷۳). بر این مبنای کی از روش‌هایی که حقوقدانان پیشرو و حامی عدالت^۲ پیشنهاد داده‌اند "رجوع به آخرین اراده قانون‌گذار" است. بدین توضیح که به جای تفسیر و تلاش به منظور جستجوی اراده قانون‌گذار اولیه که ممکن است نظری کهنه و به دور از مقتضیات زمان باشد، از قوانین مختلف مربوط و به روز شده، در مقام جستجوی اراده قانون‌گذار کنونی باشیم و از مجموع این احکام احراز کنیم که نظر قانون‌گذار کنونی چیست؟ و راهی بیاییم تا قانون ناعادلانه، با چکش عدالت کوییده شود و با استدلال‌هایی برگرفته از دیگر قوانین و قواعد، به نتیجه‌ای عادلانه بررسیم (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۲۰۰-۲۱۲). همچنین در مواردی که دادگاه، برای رعایت حرمت قانون و در واقع تظاهر به آن، نمی‌تواند به صراحة از منابعی مانند انصاف یاد کند و استدلال منصفانه خود را پنهان می‌نماید، بدان تمسک می‌جوييد (خدابخشی، ۱۳۹۹: ۷۱-۷۲).

اما آنچه بهتر از همه می‌تواند به عنوان مستندی مؤثر برای صدور احکام عادلانه و یا وجهی کارامد جهت اعتراض به آرای ناعادلانه قرار گیرد، دکترین "انکار عدالت" است که نیازمند شناساندن، تبیین و جا اندختن آن به عنوان دکترین یا قاعده حقوقی و یا تصویب و اصلاح قانون می‌باشد.

نتیجه

۱- مقاومت در برابر قانون از طریق فروانروایی بر قانون.

۲- زنده یاد دکتر امیرناصر کاتوزیان که خود را «سرباز عدالت» نامیده است.

با عنایت به روحیه و فطرت عدالت‌جوی انسان، استناد به نظریه "انکار عدالت" در راستای جلوگیری از تضییع حق در نظام حقوقی ایران امری ضروری و موجبی برای بازبینی قوانین و آرای قضائی صادره می‌باشد. منظور از "انکار عدالت"، بروز آنچنان‌بی‌عدالتی در دادرسی است که از نظر هر شنونده‌ای، عدالت انکارشده و «خلاف بین عدالت» رخ داده است. از نظر فلسفه حقوق، رعایت عدالت از مبانی اصلی حقوق و قضنا می‌باشد که باید همواره مدنظر قرار گیرد. در مواردی که بهدلیل نقص قانون و عدم شفافسازی آن، اعم از مقررات شکلی یا ماهوی، موجب تضییع حق شدید یکی از طرفین دعوا می‌شود، امکان استناد به دکترین "انکار عدالت" موردنیاز است؛ لیکن در مقررات حقوقی به خصوص قوانین شکلی، فرصتی جهت درنظر گرفتن اوضاع واحوال و شرایط خاص طرفین دعوی وجود ندارد و شاهد محدودیت‌هایی هستیم که منجر به "انکار عدالت" می‌شود و لازم است در این خصوص اصلاح قوانین، صورت پذیرید تا در نظام حقوقی ایران نیز چنان‌که در حقوق بین الملل شاهد آن هستیم، نهادینه شده و قابلیت استناد مستقیم پیدا کند. در حوزه قوانین ماهوی و ادله اثبات دعوا، اگرچه با روش‌هایی همچون تفسیر ساختارشکنانه یا تفسیر براساس آخرین اراده قانون گذار و استدلال پنهان، این دکترین قابل اعمال و استناد است، لیکن شناسایی، معرفی و توسعه آن به عنوان دکترینی شناخته شده و یا مقرره‌ای قانونی یا قاعده‌ای پُرکاربرد، می‌تواند اثری محسوس‌تر و ژرف‌تر در جلوگیری از بی‌عدالتی‌های قانونی یا قضائی داشته باشد.

**منابع
فارسی
کتب**

- ابوذری مهرنوش (۱۳۹۶)، کاربرد منطق فازی در حقوق کیفری ایران، تهران: نشر میزان.
- اداره پژوهش دادگستری استان تهران (۱۳۹۸)، مجموعه دیدگاه‌های حقوقی و قضائی قضات دادگستری استان تهران در امور مدنی و کیفری سال‌های ۹۵ تا ۹۷. تهران: انتشارات جنگل.
- سعیدی‌مهر، محمد (۱۳۸۹)، آموزش کلام اسلامی، چاپ هفتم، جلد اول، قم: انتشارات طه.
- شمس، عبدال... (۱۳۸۱)، آئین دادرسی مدنی. جلد اول، تهران: نشر میزان.
- شمس، عبدال... (۱۳۸۱)، آئین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: نشر میزان.
- فیض کاشانی، محسن (بی‌تا)، تفسیر صافی، جلد دوم.
- کاپلتی مورو و جی. گارث، برایان (۱۳۹۸)، آئین دادرسی مدنی، ترجمه حسن محسنی، جلد نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، اعمال حقوقی، دوره مقدماتی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۵)، فلسفه حقوق، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵)، قواعد عمومی قراردادها، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۴)، کامی بهسوی عدالت، جلد اول، تهران: نشر میزان.
- کریمی، عباس و آیین، علیرضا و شیروانی، خدیجه (۱۳۹۶)، «نظریه عمومی عدالت در علم حقوق»، چاپ اول، تهران: نشر دادگستر.
- کیوانفر، شهرام (۱۳۹۹)، مبانی فلسفی تفسیر قانون، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، «یادداشت‌ها»، چاپ پنجم، جلد اول، انتشارات صدر.
- نوری، حسن (۱۳۸۱)، «فرهنگ بزرگ سخن»، جلد پنجم، انتشارات سخن.

مقالات:

- عامری‌نیا، محمدباقر؛ جمادی، علی (۱۳۹۶)، «استناد به روح قانون در دادرسی»، مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره نهم، شماره اول، صفحات ۲۲۷-۲۴۱.
- جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۵۸)، «علم آزاد در گردش ادله اثبات دعوی»، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره بیست و یک، صفحات ۶۰-۷۹.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۹)، «توجیه و نقد رویه قضائی»، کانون وکلا، شماره صد و پنجاه و صد و پنجاه و یک.
- محسنی، حسن (۱۳۹۴)، «نقض اعمال آئین دادرسی مدنی در حقوق فرانسه»، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ششم، شماره دو، صفحات ۷۹۳-۸۰۸.
- میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۹۹)، حقوق کیفری اختصاصی (۴)؛ جرایم علیه شخصیت معنوی اشخاص، جلد چهار، چاپ اول، تهران: نشر میزان

انگلیسی

Books:

- Charles Cheney Hyde (۱۹۴۷), International Law, Volume ۱, edition ۲, Little Brown.
- Hatschek JULIOS, (۱۹۳۰), Outline of International Law, English translation by C.A.W.Manning. London: Bell & Sons..
- L.kirgiz, Frederic (۱۹۲۷), The American Society of International Law's First Century, Martinus Nijhoff Publishers.
- Paulsson, Jan, (۲۰۰۵), Denial of Justice in International Law, Cambridge Publisher.
- Wheaton, Henry, Boyd, A.C. (Alexander Charles), (۱۸۸۰), Elements of International Law, United States, Careay, Lea and Blanchard Publisher.

Articles:

- Eagleton, Clyde (۱۹۲۸), "Responsibility of States in International Law", New York University Press.
- Lissitzyn, Oliver J (۱۹۳۶), "The Meaning of the Term Denial of Justice in International Law", The American Journal of International Law, vol. ۳۰, no ۴.
- Milford, Humphery (۱۹۳۲), "The British Yearbook of international law", London. Axford University Press.
- Mohseni, Hassan (۲۰۱۵), "Defects in the application of civil procedure in French law", Studies in Comparative Law, Volume ۱, Number ۲.
- Sourdin, Tania and Burstyn, Naomi, (۲۰۱۴), "Justice Delayed is Justice Denied", Victoria University Law and Justice Journal, Volume ۲, Issue ۱.

Votes:

- Case No.AR(B) / ۹۷/۲, Award (۱ November ۱۹۹۹)
- Case No.AR(B) / ۹۸/۲, Award (۲۶ June ۲۰۰۲)

Rules:

- The treaty between Spain and Peru, ۱۸۴۷.
- The German-Mexican treaty of ۱۸۸۲.

Sites:

- https://www.courdecassation.fr/jurisprudence_2/premiere_chambre_civile-568/02_10/227_630.html

فرانسوی

Vote:

- ۱۳/۷۴۲۰۲-۱۰/۲۳۷ Arrêt n° ۴۴ du ۱er février ۲۰۰۵ Cour de cassation - Première chambre civile"